

تأثیر جهانی شدن دموکراسی بر پاسداری از صلح

آرمین امینی^۱، فاطمه شهبازیان^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۰۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۶

چکیده: جهانی شدن حقوق، حداقل در برخی از حوزه ها از جمله حقوق بشر به عنوان یک واقعیت مسلم، در حال روی دادن است. این جهانی شدن بر مبنای نزدیک شدن انسانها از لحاظ فرهنگ به یکدیگر و پذیرش وجود ارزش ها، باورها، آگاهی ها، رفتارها و نهادهای مشترکی که انسانها در سراسر جهان دارند، شکل و سیاق می یابد و در دو قالب یکسان سازی و یا هماهنگ سازی به پیش می رود. دموکراسی نیز الگویی نوین است که سازمان ملل متحد، دولت ها و ملت ها در دهه پایانی قرن بیستم و آغاز سده جدید برای پرهیز از جنگ و خونریزی و استقرار صلح و امنیت بین المللی مورد توجه قرار داده اند. در رویکرد دموکراتیزاسیون ریشه جنگ و ناامنی و مناقشات در جهان، فقدان دموکراسی است و در واقع دموکراسی ضرورت زمان است و جهان امروز به سوی آن پیش می رود؛ شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز که مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت بین المللی را به عهده دارد، برقراری صلح در کشورها را با روند دموکراسی پیوند زده است؛ بنابراین رویکرد غالب در سازمان ملل متحد این است که دموکراسی یکی از پایه های اساسی تأمین صلح و امنیت بین المللی است.

واژگان اصلی: جهانی شدن، دموکراسی، صلح، امنیت و آزادی..

^۱ گروه علوم سیاسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران (نویسنده مسوول).

arminamini8@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری حقوق بین الملل عمومی، گروه حقوق، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

F.shahbazian2020@gmail.com

مقدمه

در نظام حقوق بین الملل تحولات قابل تأملی رخ داده است که ملاحظات انسانی فصل مشترک بسیاری از آنهاست. ظهور و روند رو به تکامل مفهوم جامعه بین المللی متضمن پذیرش و شناسایی ارزش های بنیادین برای جامعه جهانی است، به نحوی که تضمین حمایت و احترام به اصول و ارزش های مزبور به منزله دغدغه ای مشترک در نظام بین المللی قابل توجه است؛ جهانی شدن به حدی است که تمام عرصه های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بشر را کم و بیش متأثر ساخته است. آنچه که در مقاله حاضر مورد بررسی خواهد گرفت ابعاد جهانی شدن دموکراسی در حقوق بین الملل معاصر است که آیا چنین حقی در حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده است و یا در حال شکل گیری است که به منظور رسیدن به پاسخ به بررسی حق ملت ها بر تعیین سرنوشت و اصل عدم مداخله خواهیم پرداخت و در قسمت دوم به اعلامیه ها و تلاش های بین المللی و روند شورای امنیت در رابطه با پاسداری از صلح و ارتباط آن با دموکراسی جهانی خواهیم پرداخت.

جهانی شدن دموکراسی

جهانی شدن

جهانی شدن به عنوان موضوعی عمده در روابط و حقوق بین الملل، ظرف چند دهه اخیر موجب بروز تغییراتی شگرف در نظام بین الملل شده است. (دهشیری ۱۳۹۳، ۲) با پیشرفت فرآیند جهانی شدن بحران های متعددی از قبیل جنگهای دامنه دار و گسترش تسلیحات، تروریسم، نقض حقوق بشر، بردگی جنسی و قاچاق انسان و سوء استفاده از کودکان و پناهندگان، پول شویی و حقوق سایبری و چالش های اینترنتی، تخریب محیط زیست و همچنین اختلاف های تجاری و بحران های مالی بروز کرده است. در این شرایط بیشتر دولت های ملی مایل و یا قادر نیستند در حل آنها یا جلوگیری از توسعه آنها اقدامی انجام دهند. از آنجا که ابزارهای حقوقی لازم وجود ندارد، برای نمونه ممکن است با وجود دیپلماسی و یا اعمال تحریم همچنان یک رژیم ستمگر اقدام به نقض حقوق بشر و یا حمایت از تروریسم نماید اما روند جهانی شدن کمک نموده که ابزارهای حقوقی بین المللی گسترش یابد و سازوکارهای اجبارسازی تسهیل گردد. (عباسی و کیانی، ۱۳۹۱) اگرچه در گذشته ای نه چندان دور، مساله وحدت حقوق در جامعه جهانی به رویا شباهت داشت، اما در حال حاضر جهانی شدن حقوق، رمز افسانه ها را درنور دیده و به عنوان یک واقعیت مسلم و غیرقابل انکار، در بستر تحولات سیاسی جامعه بشری در حال تکوین و تحقق است. به واقع جهانی شدن

حقوق یک فرایند واقعی و گریزناپذیر در بسیاری از شاخه‌های حقوقی است؛ فرایندی که با گسترش مطالعات حقوق طبیعی و با توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل پیش می‌رود. (آخوندی، ۱۳۹۱، ۶) جهانی شدن حقوق به عنوان بخشی خاص از جهانی شدن به فرایندی اطلاق می‌شود که به همسان‌سازی و یکسان‌سازی قواعد، مفاهیم و نهادهای حقوقی خاصی در سطح داخلی و بین‌المللی می‌انجامد. این فرآیند، تمام قلمروهای هنجاری یا تمام قلمروهای سرزمینی را به طور یکنواخت پوشش نمی‌دهد اما تأثیرات عمده و جریان‌سازی بر نظام‌های حقوقی داخلی و بین‌المللی بر جای می‌گذارد. رسالت جهانشمول حقوق بین‌الملل که از آثار نویسندگانی نظیر کلسن و کانت نشأت می‌گیرد، امری تازه و بدیع نیست. حقوق بین‌الملل مدرن با فرسودن دیوار حاکمیت دولت، اراده دولت را برای تقنین در قلمروهای داخلی و بین‌المللی دچار چالش‌های فکری و عملی نموده است. (جلالی و مقامی، ۱۳۹۰، ۲).

دموکراسی

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، دموکراسی لیبرال به عنوان الگوی حکمرانی با تاکید بر احترام نسبت به قدرت عمومی مردم مقبولیت جهانی یافت. امروزه یک اجماع کلی بر روی اصول حقوقی دموکراتیک در داخل دولت‌ها وجود دارد؛ به طوری که برخورداری از این اصول، هم در نظریه‌های سیاسی و هم در قواعد حقوقی ضروری تلقی می‌شوند. رهبران دولت‌ها باید قدرت خویش را از شهروندان و از طریق انتخابات آزاد عمومی و دوره‌ای کسب کنند. علاوه بر این، قدرت عمومی که در دست سیاستمداران قرار می‌گیرد، باید مطابق با حاکمیت قانون اعمال شود و محدودیت تغییر در ترکیب هیأت حاکمه مورد قبول گروه‌های سیاسی ملی باشد. (توحیدفام، ۱۳۸۱، ۲۲۲-۲۳۱) به طور کلی مفهوم دموکراسی را می‌توان در چند اصل اساسی خلاصه کرد که مهمترین آنها عبارتند از: نشأت گرفتن قدرت و قانون از اراده مردم، آزادی بیان افکار عمومی و اتکاء حکومت به آن، وجود شیوه‌های مشخص برای بروز افکار عمومی از جمله احزاب سیاسی، اصل حکومت اکثریت عددی در مسائل مورد اختلاف در افکار عمومی مشروط به وجود تساهل و مدارای سیاسی، محدود بودن اعمال قدرت حکومتی به رعایت حقوق و آزادی‌های فردی و گروهی، تکثر و تعدد گروه‌ها و منافع و ارزشهای اجتماعی، امکان بحث عمومی و مبادله آزاد افکار درباره مسائل سیاسی و قدرتمندی جامعه مدنی، اصل نسبیّت اخلاق و ارزشها، تساهل در برابر عقاید مختلف و مخالف، برابری سیاسی گروههای اجتماعی از لحاظ دسترسی به قدرت، امکان تبدیل اقلیت‌های فکری به

اکثریت از طریق تبلیغ نظرهای گروهی، استقلال قوه قضائیه در جهت تضمین آزادیهای مدنی افراد و گروهها، تفکیک قوا یا استقلال حداقل سه قوه از یکدیگر، امکان ابراز مخالفت سازمان یافته و وجود گروه مخالف قانونی. (بشیریه، ۱۳۸۳، ۲۷).

جهانی شدن دموکراسی

ارتقای نقش و گستره فعالیت سازمانهای بین المللی بین الدول، نهادهای بخش خصوصی، نهادهای مالی جهانی و نهادهای مدنی بین المللی، موجب هم پیوندی دولت ها در نظام بین الملل شده، و وابستگی و نزدیک شدن دولت-ملت ها به یکدیگر را سبب گردیده است. پیوستگی متقابل دولت ها به یکدیگر و تغییر ظرف فعالیت آنها از تصدی گری به تنظیم کننده روابط بین نهادهای داخلی، منطقه ای و جهانی، موجب بروز نظم جهانی پساوستفالی از نظر مک گرو شده است.

در کتاب مشترکی که بروس راست و جان آر.اونیل تحت عنوان «تحت عنوان مثلث صلح: دموکراسی، وابستگی متقابل و سازمانهای بین المللی» منتشر کرده، این نویسندگان به تشریح رابطه ی صلح، و موارد فوق پرداخته اند و اظهار می دارند که تمام تحلیل ها و استدالات کتابشان بر پایه این مثلث استوار است. (نوع پرست، ۱۳۸۸، ۱۲-۱۳) راست و اونیل معتقدند که بعد از جنگ جهانی دوم رهبران اروپایی متوجه شدند که دموکراسی، وابستگی متقابل اقتصادی و استقرار نهادهای بین المللی، به جای «دور باطل» قبلی که دائما آنها را در مقابل یکدیگر قرار می داد و به جنگ های خونین منجر می شد، باعث ایجاد «دور فضیلت» می گردد و صلح پایدار را به ارمغان می آورد. (همان، ۱۴-۱۵)

برخی مفاهیم اصول حقوق بین الملل مانند «اصل حق تعیین سرنوشت ملت ها» و اصل «عدم مداخله در امور داخلی کشورها» در اثر تحولات مربوط به جهانی شدن دموکراسی متحول شده اند که در اینجا تحولات مربوطه بررسی خواهند شد:

الف) اصل عدم مداخله

اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها یکی از اصول بنیادین حقوق بین الملل است که به موجب این اصل عام کشورها از دخالت در امور یکدیگر منع شده اند (صادقی، ۱۳۹۰، ۹۳). مداخله دولتها در امور داخلی یکدیگر پدیده جدیدی در روابط بین الملل نیست، «جامعه جهانی شاهد منازعات بسیاری در این زمینه بوده است. برای پی بردن به مفهوم «عدم مداخله» ضروری است ابتدا مفهوم «مداخله» را تعریف نماییم» در دائره المعارف حقوق بین الملل عمومی تحت عنوان «تعریف و تعیین حدود مداخله» چنین آمده است:

«با اینکه مفاهیم مداخله و عدم مداخله متعلق به اصولی است که در حقوق بین‌الملل بیشتر از هرچیز مورد بحث واقع شده است و کشورها همواره سعی دارند که هرگونه دخالت کشور دیگر در اموری را که داخلی یا درون مرزی تلقی می‌کنند غیرقانونی معرفی نمایند، ولی مرز روشن و تعاریف کارسازی هنوز وجود ندارد. طبق نظر اغلب نویسندگان، مداخله آن است که کشوری در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر، به منظور وادار کردن آن کشور به رفتاری، نفوذ کند و بدان وسیله بر او فشار آورد و اراده حاکم کشور تحت مداخله را نقض نماید...» (صفایی، ۱۳۶۷، ۷) در تعریف فوق عمل مداخله با زور توأم است بدین معنی که کشوری با توسل به نیروی نظامی یا ابزار سیاسی و اقتصادی کشور دیگر را تحت فشار و کنترل قرار دهد. دیوان بین‌المللی دادگستری از این عنصر به اجبار تعبیر کرده و آن را عنصر اصلی مداخله به شمار آورده است. (همان، ۱۱) واقعیت امر این بود که تمام دولتها اصل عدم مداخله در روابط بین‌الملل را پذیرفته بودند و نوعی تعهد عمومی برای حفظ حاکمیت دولتها مشاهده می‌گردید. این گرایش عمومی از اعتقاد دولتها به منشور سازمان ملل سرچشمه می‌گرفت که هدفش محدود ساختن کاربرد قوه قهریه در روابط بین‌الملل و کاستن از بروز جنگ بود. بنابراین اصل عدم مداخله به صورت قانون بین‌المللی درآمد که برپایه‌های اخلاق و عدالت استوار بود. (فرهادی نیا، ۱۳۷۴، ۳۱) رعایت اصل مذکور موجب حفظ حاکمیت و استقلال کشورها و نتیجتاً صلح و امنیت بین‌المللی خواهد بود. واضعان منشور ملل متحد سعی نمودند که با تکیه بر اصل «عدم توسل به زور» دولتها را از مداخله در امور یکدیگر بازدارند. واگذاری مسئولیت حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به اعضای دائم شورای امنیت موجباتی را برای مداخله این سازمان در امور داخلی کشورها در مواردی خاص فراهم آورد. جامعه بین‌المللی در خلال جنگ سرد تلاش نمود که اصل «منع مداخله» را تا حدودی رعایت نماید. بعد از فروپاشی شوروی، شورای امنیت با تفسیر گسترده از مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، «صلح داخلی» را با «صلح بین‌المللی» مرتبط دانست و بدین ترتیب نسبت به رخدادهایی چون نقض حقوق بشر و فجایع انسانی در قلمرو دولتها احساس تکلیف و مسئولیت نموده و اقدام به مداخله نظامی در کشور ناقض حقوق انسانی نمود. به این ترتیب اصل «عدم مداخله» تا حدودی تضعیف گردید. بعد از وقایع یازده سپتامبر ۲۰۰۱ شورای امنیت خود را در قبال مسائلی چون مبارزه با «تروریسم بین‌المللی» و ممانعت از تکثیر سلاحهای کشتار جمعی مسئول دانست و در مقام یک مرجع قانون‌گذاری بین‌المللی و با تصویب دستورالعمل‌های عام برای کشورها وارد قلمرو و داخلی آنها گردید. همچنین ایالات متحده آمریکا با اتخاذ دکترین «دفاع مشروع

پیشگیرانه» اعلام نمود که خود را ملتزم به رعایت ضوابط ناظر بر عدم کاربرد زور در منشور ندانسته و در صورت به خطر افتادن منافع آمریکا خود رأساً اقدام می‌نماید. نتیجه رویکرد جدید آمریکا، مداخله نظامی در کشورهایی مثل عراق و افغانستان از اعتبار تنها مرجع حفظ صلح و امنیت بین‌المللی کاست و اصل عدم مداخله را نیز خدشه‌دار نمود. در حال حاضر با معرفی اصول حقوق بشر به عنوان قاعده آمره، از نظر حقوقی نه تنها حکومتها بایستی آن را رعایت نمایند بلکه در خاتمه دادن به نقض آن نیز مکلف شده‌اند. مسئولیت اولیه حمایت از مردم به عهده دولت است. چنانچه دولتی نتواند و یا نخواهد از اتباع خود و یا جمعیت قربانی در قلمرو خود حمایت نماید. نظریه «مسئولیت حمایت» جایگزین اصل "عدم مداخله" می‌گردد بر اساس این نظریه همه دولتها مسئولیت حمایت از افراد تحت ستم را در چارچوب مقررات منشور بر عهده خواهند گرفت. (صادقی حقیقی، ۱۳۹۰، ۹۳) بنابراین می‌توان گفت به چالش کشیدن اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌های عضو به عنوان یکی از اصول اساسی ملل متحد برای حمایت از امنیت انسانی، شرایط جوامع درگیر تعارضات و شمار بیشمار قربانیان و مردم عادی، تمایل دولت‌های دیگر را برای پایان این منازعات از طریق مداخله و هموار کردن راه صلح فراهم نمود و آن را ضرورت کرد. (مصفا، ۱۳۸۸، ۲۷۶).

ب) اصل حق تعیین سرنوشت

اصل حق تعیین سرنوشت به عنوان یک حق بشری پایه و اساس سایر حقوق بشری را تشکیل می‌دهد که به موجب آن همه افراد و گروه‌های اجتماعی صرف‌نظر از قومیت، نژاد، جنس و مذهب می‌توانند امور خویش را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در دست گیرند. این یک حق بشری فردی است که تک تک افراد یک ملت از آن برخوردارند و شاید به همین علت است که در منشور ملل متحد در کنار ضرورت رعایت و احترام به حقوق و آزادی‌های بنیادین فردی، از این اصل نام برده شده است. (آرش پور و شیرانی، ۱۳۹۲).

در آغاز ظهور و بروز این مفهوم، حق تعیین سرنوشت ایده‌ای سیاسی برای توجیه تجزیه امپراطوری‌های شکست خورده در جنگ جهانی اول بود. پس از جنگ جهانی دوم حق تعیین سرنوشت به تدریج جامه حقوقی به تن کرد و همچون سلاحی نیرومند در مبارزه با استعمار و اشغال خارجی به کار رفت. از دهه ۱۹۷۰ میلادی، حق تعیین سرنوشت در زمره قواعد حقوق بشر درآمد و در قلمرو داخلی کشورها نیز در ارزیابی مشروعیت حکومت‌ها بدان استناد می‌شود. (حبیب زاده، ۱۳۹۵،

۸۲۷). دیوان بین‌المللی دادگستری در جریان بررسی قضیه دیوار حائل (۲۰۰۴) با تأیید مجدد نظر قبلی خود در سال ۱۹۷۱، این اصل را به عنوان یکی از اول اساسی و پایه حقوق بین‌الملل معاصر شناخته است و تعهد کشور را نسبت به آن «تعهد عام» تغییر داده است. (امیدی، ۱۳۸۵، ۵) به نظر می‌رسد که دیوان مجموعه قواعد مندرج در ماده ۱ مشترک در میثاقین و اعلامیه روابط دوستانه ۱۹۷۰ را به عنوان اصل تعیین سرنوشت و دارای کاراکتر ارگامنس شناسایی کرده است. (اخوان خرازیان، ۱۳۸۶، ۱۱۰) مطابق دکترین نسل‌های حقوق، دسته‌ای از حقوق تنها متعلق به افراد است از جمله حق حیات؛ دسته‌ای دیگر تنها با اجتماع با دیگران محقق می‌شود همچون آزادی اجتماعات، انجمن‌ها و اتحادیه‌های کارگری و تجاری و ... و بالاخره حقوقی که صرفاً به اجتماعات تعلق می‌گیرد همچون حقوق اقتصادی و اجتماعی و حق تعیین سرنوشت. (M. Nowak, 2005, 14-15)

حق تعیین سرنوشت به خصوص از زمان تدوین و لازم‌الاجرا شدن میثاقین، به عنوان حق مردم برای تعیین نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در چارچوب آن زندگی می‌کنند، بسط مفهومی پیدا کرد. پایان جنگ سرد، همانطور که بسیاری از اصول حقوق بین‌الملل را تحت تأثیر تحولات جدید و بی‌سابقه‌ای قرار داد، بر اصل تعیین سرنوشت نیز تأثیر چشمگیری داشت. توجه روزافزون به مسئله دموکراسی، ارزشهای حکومت دموکراتیک و حقوق بشر از یک سو و حقوق اقلیت‌ها از سوی دیگر، دامنه مفهومی و این اصل را قوی کرد و به آن استحکام بخشید. اکنون که استعمار موضوعیت ندارد حق تعیین سرنوشت با حقوق بشر و دموکراسی و نتیجتاً پاسداری از صلح ارتباط نزدیکی برقرار کرده است، به طوری که در ادبیات حقوق بین‌الملل در هزاره سوم از حقی به نام دموکراسی یاد می‌شود که همان حق تعیین سرنوشت در قرائت مدرن آن است. (امیدی، ۱۳۸۷، ۲۱)

برآورد نظرات عنوان شده، قطعنامه‌های ارکان مختلف سازمانهای تخصصی و خود ملل متحد، گزارش‌ها و تفسیرها و ... نشان می‌دهد که تلقی عمومی در سیستم ملل متحد مبتنی بر این نکته است که تحقق و رعایت حق تعیین سرنوشت مردم به تثبیت روابط دوستانه، همکاری میان دولتها و ملتها، تقویت صلح و تفاهم بین‌المللی کمک می‌کند. (اخوان خرازیان، پیشین، ۹۶-۹۷) باتوجه به مراتب گفته شده می‌توان گفت که اصل تعیین سرنوشت ملت‌ها با شناخته شدن «حق مشارکت عمومی» به سوی حق تعیین سرنوشت داخلی یا همان حق مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری سیاسی و اقتصادی در کشورها متحول گردیده است و این امر میتواند در مقابل کشورهایی که ناقض اصول دموکراسی در داخل کشور خود می‌باشند مورد استناد قرار گیرد. (احتشامی، ۱۳۸۸، ۲۸)

جهانی شدن دموکراسی و تأثیر آن بر صلح و امنیت بین‌المللی با تأکید بر نقش سازمان ملل

بررسی ماده ۳۹ منشور و عوامل مختل‌کننده صلح و امنیت بین‌المللی:

به موجب ماده ۲۴ منشور ملل متحد، مسئولیت اصلی حفظ صلح و امنیت جهانی به عهده شورای امنیت است، نویسندگان منشور باتوجه به علل ناتوانی جامعه ملل در مقابله با آفت جنگ، این بار وظیفه خطیر استقرار امنیت را به شورایی واگذار کردند که در آن فاتحان جنگ جهانی (ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، انگلستان، فرانسه) و چین از امتیاز خاصی برخوردار بودند. به این ترتیب، ماده ۲۴ منشور پدید آمد و شورای امنیت با اختیاراتی وسیع مجری نظام امنیت مشترک شد و در مقام رکنی انتظامی مسئول استقرار نظام در جهان گردید. (فلسفی، ۱۳۶۹، ۳۸) در چارچوب مقررات فصل ششم منشور، شورای امنیت نقش میانجی‌گری و در چارچوب فصل هفتم به عنوان مجری نظم عمل می‌کند. ماده ۳۹ منشور ملل متحد، شناسایی وجود «تهدید علیه صلح»، «نقض صلح» و «عمل تجاوز» را بر عهده شورای امنیت گذارده است. تهیه‌کنندگان منشور عامدا موارد فوق‌الذکر را تعریف ننموده‌اند و تعیین هرکدام از وضعیت‌های یاد شده را در اختیار شورای امنیت نهاده‌اند. رویه شورای امنیت هم‌مؤید این است که نه تنها خود را رکن ذی صلاح در تعیین و شناسایی تهدید علیه صلح، نقض صلح و عمل تجاوزکارانه می‌داند بلکه آن را حق خود محسوب می‌کند. (اشرافی، ۱۳۹۳، ۹۲) به عبارت دیگر تدوین‌کنندگان منشور بدون اینکه مابه‌ازای خارجی تهدید بر صلح، نقض صلح و عمل تجاوز را معین نمایند و مفهوم آن را پرداخت حقوقی نمایند، به تعیین حکم قاعده روی آورده و به این ترتیب انطباق مورد عینی را با قاعده حقوقی غیرممکن ساخته و در وحدت عناصر پراکنده در قالبی منسجم عاجز مانده‌اند.

منشور ملل متحد، همانند میثاق جامعه ملل به این علت از تعریف تجاوز خودداری کرده است که ارگانهای صالح بتوانند به لحاظ اوضاع و احوال خاص در هر مورد به تبیین آن بپردازند، زیرا ماهیت تجاوز فقط در صورت رویارویی با واقعیتی عینی آشکار می‌گردد. بنابراین هیچ عملی موجد تجاوز نیست مگر آنکه شورای امنیت چنین تشخیص دهد. تنها معیاری که شورا در انجام وظایفش به آن متکی است، اراده‌ای است که خود در محکوم کردن یا دفع عوامل ناقض صلح به صورت قاطع یا ملایم ابراز می‌دارد. (شریف، ۱۳۷۳، ۱۳۸) به نظر اغلب متخصصین حقوق بین‌الملل، در صورتی که تصمیمات شورای امنیت مطابق منشور اتخاذ شود و در چارچوب صلاحیت‌های مقرر در منشور بوده و با هیچ یک از اصول اساسی منشور تعارض نداشته الزام آور خواهد بود. اما رویه شورای

امنیت تاکنون این بوده است که در اغلب موارد، حکم خود را مستند به ماده معینی از منشور نمی نموده است. اما اگرچه شورای امنیت پس از پایان جنگ سرد به علت تغییر فضای بین‌المللی هم نقش بیشتری در برقراری نظم و هم مداخله در اموری که تا قبل از آن، جزء امور داخلی کشورها تلقی می شد ایفا نموده و می نماید. با این حال، اندک مدتی پس از تشکیل سازمان، اگرچه به طور محدود نسبت به مسائلی تصمیم اتخاذ کرده که ضرورتاً برخورد میان کشورها نبوده است، آنچه مسلم است نگاه شورا قبل و بعد از جنگ سرد دارای تفاوت آشکاری است. (اشرافی، پیشین، ۹۴) شورای امنیت به مناسبت قضیه رودزیای جنوبی در قطعنامه ۲۳۲-۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ صریحاً به ماده ۳۹ اشاره کرده و اعلام داشته است که بحران فعلی رودزیای جنوبی «صلح و امنیت المللی را به مخاطره افکنده است». پیش از این، قطعنامه ۵۴-۱۵ ژوئیه ۱۹۴۸ شورای امنیت در مورد قضیه فلسطین نیز یادآور شده بود که «بحران فلسطین در چارچوب ماده ۲۹، صلح جهانی را به خطر انداخته است» و این نخستین باری بود که شورای امنیت آشکاراً به این ماده اشاره می کرد. در قضیه جنگ ایران و عراق هم قطعنامه ۵۸۲-۲۰ ژوئیه ۱۹۸۷ که برای نخستین بار همه اعضای شورای امنیت اعم از دائم و غیردائم به آن رأی مثبت داده اند، با استناد به ماده ۳۹، جنگ بین دو کشور را خطری برای صلح جهان قلمداد کرده است. در موارد دیگر شورای امنیت، بی آنکه صریحاً به ماده ۳۹ اشاره کرده باشد، با تأکید بر اینکه بحران یا اختلاف موجود، صلح را به خطر انداخته، یا آن را نقض نموده است و یا عمل تجاوزکارانه ای صورت گرفته است، به طور ضمنی به ماده ۳۹ استناد کرده است. در مواردی هم که شورای امنیت صریحاً و به طور کلی به مقررات فصل هفتم منشور استناد نموده است، به یادآوری قطعنامه هایی اکتفا کرده است که ضمن آنها صراحتاً به ماده ۳۹ اشاره شده است. (فلسفی، ۱۳۷۰، ۵۴) در قطعنامه های دیگر شورای امنیت، بی آنکه خواسته باشد با استناد به مفاد ماده ۳۹ تدابیری اتخاذ کند تصمیماتی گرفته است که جنبه الزام آور بوده است و این در مواردی بوده که شورای امنیت از طرفین متخاصم خواسته است که به عملیات نظامی خاتمه دهند و نیروهای نظامی خویش را به پشت مرزهای شناخته شده بین المللی بازگردانند. از منطوق این قطعنامه ها چنین برمی آید که تصمیمات شورای امنیت در این گونه موارد الزامی است و با توجه به اینکه شورای امنیت در استقرار صلح و امنیت جهانی وظیفه ای کلی به عهده دارد، میتوان نتیجه گیری کرد که تصمیماتش در این قبیل موارد الزام آور است، به این معنی که کشورهای عضو سازمان ملل ملزم اند مفاد آن را رعایت نمایند، زیرا این کشورها با تصویب ماده ۲۵ منشور که مقررات آن عمومیت دارد، متعهد شده

اند تصمیمات شورای امنیت را گردن نهند. بنابراین تصمیمات شورای امنیت «چه در چارچوب ماده ۲۴ و چه در چارچوب اختیارات ویژه ای که دارد، الزام آور است.» به عبارت دیگر ماده ۲۵، اصل کلی الزام آور بودن تصمیمات شورا را بنیاد می نهد و مواد ۴۸ و ۴۹ معین می دارد که اعضای سازمان ملل به چه صورتی باید تصمیمات شورا را که در چارچوب فصل هفتم اتخاذ شده است؛ اجرا نماید؛ پس کشورهای عضو سازمان، به موجب مواد یاد شده، همگی موظف به اجرای تصمیمات شورای امنیت هستند و باید در این راه با یکدیگر تشریک مساعی نمایند. در نتیجه، می توان گفت که ماده ۲۵ قاعده ای کلی برای اجرای بند ۲ از ماده ۲۴ به وجود آورده و مواد ۴۸ و ۴۹ صورتهای مختلف اجرای تصمیمات شورا را نمایانده است. بنابراین مواد مذکور با اینکه از لحاظ محتوا بایکدیگر فرق دارند مکمل هم هستند. در این صورت، لزومی ندارد شورای امنیت برای تصویب قطعنامه ای که در چارچوب اختیاراتش اتخاذ نموده است، به طور صریح یا ضمنی به ماده ۳۹ اشاره کند. وانگهی اگر شورا به طور ضمنی به ماده ۳۹ استناد کند، دیگر لزومی ندارد که نوع اختلاف را دقیقاً روشن نماید؛ زیرا ممکن است اعضای شورای امنیت که برای تبیین اختلاف، نظری یکسان ندارند، بپذیرند که اختلاف باید در چارچوب ماده ۳۹ حل و فصل گردد.

همان طور که ملاحظه گردید و در رویه شورای امنیت هم قابل توجه و تکیه می باشد توسعه دموکراسی در جهان می تواند در قالب یکی از مفاهیم ماده ۳۹ قرار گیرد و سازمان ملل متحد را وادار به اقدام کند.

زمینه های موثر در کمک به فرآیند صلح در سطح جهان و نقش دموکراسی:

پیوند میان صلح و دموکراسی نخستین بار در گزارش پطروس پطروس غالی دبیرکل اسبق سازمان ملل متحد تحت عنوان «دستور کاری برای صلح» در سال ۱۹۹۲ و سند مکمل آن در سال ۱۹۹۵ مطرح شد. در این سند بین المللی، حکومت قانون و استقرار دولت های دموکراتیک در کشورها لازمه تحقق صلح در جهان ارزیابی شده بود. سران دولت ها در اعلامیه هزاره اعلام کردند از هیچ تلاشی برای ترویج دموکراسی و تقویت حکومت قانون، فروگذار نخواهند کرد و تصمیم می گیرند که توانایی همه کشورها را برای اجرای اصول و شیوه های دموکراسی را تقویت نمایند. (شیرازی، ۱۳۸۲، ۱۶۸) سند بعدی که به زمینه های صلح و به خصوص دموکراسی پرداخته است «اعلامیه هزاره سازمان ملل متحد» است که در اجلاس هزاره که از ۶ تا ۸ سپتامبر ۲۰۰۰ در نیویورک تشکیل شده بود به تصویب رسید. این اعلامیه منعکس کننده نقطه نظرات سران ۱۴۷ کشور و دولت و در

مجموع ۱۹۱ ملت می‌باشد. در این اعلامیه‌ها هم نیازهای واقعی مردم سراسر دنیا و هم همگرایی قابل توجه دیدگاه‌های دولت‌ها نمایان است. (احتشامی، ۱۳۸۸، ۲۴).

نتیجه‌گیری

حرکت حقوق بین‌الملل از مجموعه نظم‌های حقوقی دوجانبه به سوی یک نظم حقوقی سلسله‌مراتبی و جهانشمول به مثابه چیزی شبیه «حقوق مردمان» در نظم حقوقی باستانی غرب - همزمان با روند جهانی شدن و به خصوص در لفافه انسانی شدن حقوق بین‌الملل و «جامعه انسانی جهانی»، شدت یافته است. این روند، حقوق بین‌الملل را در قالب گونه‌ای «دستورگرایی جهانی» و چنان‌ابزاری خیرالموجودین، در اختیار پدیده‌ای قرار می‌دهد که به عنوان بعدی از جهانی شدن، به عنوان «جهانی شدن حقوق» خوانده می‌شود. این روند، روندی است معکوس نسبت به دولت‌گرایی و ملی‌گرایی حقوقی و بازگشتی است ناخواسته و بی‌ترتیب به آرمان‌های جهانشمول. در دوران پس از جنگ سرد چون جامعه بین‌المللی نقش بسیار فعالی در نظارت و مراقبت از رعایت حقوق بشر و اصول اساسی حقوق بین‌الملل را بر عهده گرفته و محور اینگونه اقدامات در شورای امنیت، ساخته و پرداخته می‌شود، در وضعیت‌هایی که در بردارنده نقض اساسی حقوق بشر است ارتباط مستقیم و تنگاتنگی بین نقض اصل حق تعیین سرنوشت و نقض اساسی حقوق بشری شکل گرفته و حاکمیت ملی نه تنها مانع مداخلات مشروع و سازمان یافته بین‌المللی نیست بلکه چنین مداخلاتی به منزله برقرای حاکمیت ملی و اعمال حق تعیین سرنوشت تعبیر می‌شود. حقوق جهانی فقط از طریقی دموکراتیک (مشارکت همه افراد بشر در اداره امور جهان) استقرار می‌یابد، اعتقاد بر این است که حکومت قانون دموکراتیک است که می‌تواند اصل راهنما یا عنصر مقوم نهاد بین‌المللی باشد. حکومت قانون که قدرت دولت را در داخل قلمرو آن، و در خارج از آن، در جهت خیر عمومی افراد بشر به حرکت در می‌آورد، ضامن اصول حقوقی اخلاقی شناخته شده، و بالاتر از همه، ارزشهای مرتبط با شان و مرتبت انسانی است، به عبارت بهتر، حقوق جهانی حاصل و زاده اصل حکومت قانون است. جامعه جهانی به شرط آن که نهادهای بین‌المللی موجود بتوانند در جهت استقرار آن فعال شوند، مظهر حاکمیت قانون، یا به عبارت بهتر جامعه‌ای حقوقی است. در نهایت باید گفت که دموکراسی و صلح، دو پدیده لازم و ملزوم همدیگر هستند، که بدون صلح نمیتوان به دموکراسی رسید و همچنان بدون دموکراسی قوی، نمیتوان به یک صلح پایدار در کشور دست یافت.

فهرست منابع:

- ۱) آرش پور، علیرضا، شیرانی، فرناز. (۱۳۹۲). "ارتباط اصل حق تعیین سرنوشت با تجزیه طلبی و خودمختاری"، فصلنامه پژوهش های روابط بین الملل، شماره ۱۱.
- ۲) آخوندی، محمود، (۱۳۹۱). "حقوق جهانی از تئوری تا عمل با تأکید بر جهانی شدن حقوق بشر"، فصلنامه پژوهش حقوق، شماره ۳۶.
- ۳) امیدی، علی (۱۳۸۷). "گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت: از استقلال ملل تحت سلطه تا حق دموکراسی برای همه، فصلنامه حقوق"، دوره ۳۸، شماره ۲.
- ۴) احتشامی، هادی (۱۳۸۸). "بررسی جهانی شدن دموکراسی و تأثیر آن بر صلح و امنیت بین الملل"، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۱.
- ۵) اشرافی، داریوش (۱۳۹۳). "تفسیر جدید از صلح و امنیت بین المللی و تأثیر آن بر مفهوم حاکمیت ملی"، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال پانزدهم، شماره ۴۲.
- ۶) اخوان خرازیان (۱۳۸۶). "تحول حق تعیین سرنوشت در چارچوب ملل متحد"، نشریه مرکز امور حقوقی بین المللی معاونت حقوقی و امور ریاست جمهوری، شماره ۳۶.
- ۷) بشیریه، حسین (۱۳۸۳). "لیبرالیسم و محافظه کاری، تاریخ اندیشه های سیاسی در قرن بیستم"، جلد ۲، تهران، نی.
- ۸) توحید فام، محمد (۱۳۶۱). "دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، سیری در اندیشه های سیاسی معاصر غرب (نظریه های دولت و دموکراسی)"، تهران، روزنه.
- ۹) جلالی، محمود، مقامی، امیر (۱۳۹۰). "کارکرد حقوق بین الملل در فرآیند جهانی شدن حقوق"، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۴۱، شماره ۳.
- ۱۰) حبیب زاده، توکل (۱۳۹۵). "ابتنای مقاومت مردم فلسطین بر حق تعیین سرنوشت و تعهدات جامعه بین المللی در قبال آن"، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۶، شماره.
- ۱۱) دومینیک، کارو (۱۳۷۵). "حقوق بین الملل (در عمل)"، ترجمه دکتر مصطفی تقی زاده انصاری، نشر قومس.
- ۱۲) دیدخت، صادقی (۱۳۹۰). "تحول در مفهوم اصل عدم داخله در حقوق بین الملل"، فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، دوره، شماره ۱۶.
- ۱۳) شریف، محمد (۱۳۷۳). "بررسی دکترین نامحدود بودن صلاحیت شورای امنیت"، انتشارات

اطلاعات.

۱۴) شیرازی، محسن (۱۳۸۲). "بررسی تغییر ساختار سازمان ملل متحد"، پایان نامه، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لارستان.

۱۵) صفایی، حسین (۱۳۶۷). "مداخله در امور کشورهای دیگر از دیدگاه حقوق بین الملل"، مجله حقوقی بین المللی، دوره ۸، شماره ۹.

۱۶) عباسی، مجید، کیانی، علی اکبر (۱۳۹۱). "حکمرانی جهانی؛ گذار از حقوق بین الملل دولت-محور در عصر جهانی شدن"، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی.

۱۷) فرهادی نیا، حمید (۱۳۷۴). "مداخله بشردوستانه؛ بیم ها و امیدها"، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۹۱ و ۹۲.

۱۸) فلسفی، هدایت اله (۱۳۶۹). "شورای امنیت و صلح جهانی"، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۸.

۱۹) مصفا، نسرین (۱۳۸۸). "تحکیم صلح ملل متحد، چالشهای پیشرو"، فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، شماره ۴.

۲۰) نوع پرست، زهرا (۱۳۸۸). "دموکراسی، عدالت و صلح"، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۹.

Koskeneimi, Martti (2005). "From Apology to Utopia", New York: Cambridge University Press

Mc Grew, Anthony (2008). "Globalization and Global Politics", in John Baylis, Steve Smith & Patricia Owens (eds), The Globalization of World Politics, Oxford University Press

M. Nowak (2005). "United Nations Covenant on Civil and Political Rights". CCPR Commentary", Kehl: N.P. Engel, 2005

Singh, Prabhakar (2009). "Constitutionalism in International Law During the Times of Globalisation: A Sociological Appraisal", Indian Yearbook of International Law and Policy

Trinidad, Antonio Augusto Cancado (2010). "International law for Humankind", Leiden: Martinus Nijhoff

Von Bogdandy, Armin (2006). "Constitutionalism in International Law: Comment on a Proposal of Germany", Harvard International Law Journal, Vol:47.